

شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه اول (۱۴۰۱/۶/۳۰)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث معراج مشتمل بر معارف اخلاقی و سلوک معنوی است. روایت حدیث معراج که اصل آن در ارشاد القلوب دیلمی^۱ آمده، در بحار الانوار مجلسی^۲ و وافی فیض کاشانی^۳ نقل شده و چند شرح دارد؛ یکی شرح مرحوم آیه الله مصباح است که دو جلد است و دیگری شرح سرّ الاسرار مرحوم سعادت پرور است که مفصل تر است.

افضل اعمال

حدیث معراج این گونه شروع می شود:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع)، وَ زَوَاهُ غَيْرُهُ مُسْنَدًا عَنْهُ (ع) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ:

به حضرت امیر منتهی می شود:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَأَلَ رَبَّهُ سُبْحَانَهُ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ! أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟

به پروردگار عالم عرض می کند کدام عمل ها افضل است؟

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ شَيْءٌ أَفْضَلَ عِنْدِي مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ، وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ.

خداوند متعال می فرماید: افضل اعمال نزد من دو چیز است؛

۱- توکل

۲- مقام رضا به آنچه تقسیم می کنم.

چیز دیگری افضل نیست.

^۱ دیلمی، ارشاد القلوب الي الصواب [ط: الشريف الرضي-قم]، ج ۱، ص ۱۹۹.

^۲ مجلسی، بحار الانوار [ط: دار إحياء التراث العربي-بيروت]، ج ۷۴، ص ۲۱، ح ۶.

^۳ فیض کاشانی، الوافی [ط: کتابخانه امام امیر المؤمنین-اصفهان]، ج ۲۶، ص ۱۴۱.

رسالت پیامبر به معراج بردن امت

اگر آغاز حدیث را بخواهیم ترسیم کنیم می توان گفت وقتی برای وجود مقدس رسول الله حالت معراج حاصل شد و ایشان آن لذت معنوی را نائل شدند و ادراک کردند. این در قلب مبارک حضرت آمده است که امت من چگونه به اینجا برسد و این سوال را القاء کردند که امت چگونه به این مقامات برسد و از این کمالات و لذات بهره ببرد؟ یعنی این را برای امت سوال کردند که چطور بهره ببرند؟ ایّ الاعمال افضل؟ این مسیر برای طی شدن توسط امت حتما نیاز به عمل و کوشش دارد، بهترین کوشش چیست؟ این طور می شود که در آن بحبوحه معراج این سوال مطرح می شود که چطور امت را به آنجا که خودشان هستند برسانند.

پیامبران الهی رسالت را این می بینند که چطور امت را به آنچه برسانند که خودشان رسیدند. رسالت را در این نمی بینند که فقط یک سری مفاهیم و باید ها و نبایدهای اخلاقی و اعتقادی و شریعت را بیان کنند و تمام شود.

علت هم این است که در معنویات و نعم معنوی این گونه است که انسانی که رسیده است، از رسیدن بقیه احساس کمال می کند برخلاف نعم مادی که در باره آن ها احساس تنگ نظری وجود دارد. حال اگر کسی رسول و راهنمای امت باشد این خواست بیشتر وجود دارد. نبوت در حقیقت کشف طریق نیل به مقام نبوت است. چه مسیری طی شود که امت به مقام نبی بر حسب تناسب و نسبتی که دارند برسند. نبوت یعنی به معراج بردن امت نه این که محدود به حکم باید و نبایدها و تشریح واجبات و محرمات باشد. مولوی این مطلب را چنین به نظم آورده است:

گفت پیغمبر هرکورا منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند
بند رقیّت ز پایت برکند

پیامبران مولا شدند چون می دانند چگونه این غل و زنجیرها را باز کنند.

مراتب معراج

قاعدتا معراج هم عرض عریضی دارد ولی مرز آن هم عالم ماده است و انسان از این عالم ماده که جدا شد به معراج می رسد. معراج عوالم و مراتبی دارد. از خواب و رویای صادق و انواع مکاشفات مصادیق معراج است تا نهایت آن که لقاء الله است و این معراج حتما و لزوما برای بشر اتفاق می افتد. اصولا معاد همان معراج است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۴ قرآن در وصف معراج پیامبر الهی می فرماید: «دَنَا فَتَدَلَّى

^۴ معراج: ۴.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^۹. معاد همان لقاء الله است و لقاء الله همان معراج است؛ اما قبل از مرگ این معراج حتما کمال است و همراه با درک لذاذذ معنوی و ارتقاء روح خواهد بود ولی بعد از مرگ لزوما و برای همگان کمال نیست.

طبق آیات قرآن و روایات یک مرتبه از معراج ارضی است. با ماده و بدن مادی به طور ارضی می توان سیر کرد ولی سیر در مرتبه فرامادی با بدن مادی نیست. بدن مادی جایی می رود که لوازم ماده باشد.

سیر حضرت رسول در مقطعی از آن ارضی بوده است؛ یعنی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کردند. این ممکن است ولی آن مرتبه که با انبیا دیدار کردند دیگر با جسم مادی نیست. جسم حضرت از نطفه تا در قبر شریف یک بدن مادی است که قواعد ماده را دارد مثلا صدمه می دیدند و مریض می شدند و آن بدن مادی الان در مسجد النبی است.

پس معراج عرض عریضی دارد و از خواب صادق تا تجردهای کامل تر را شامل می شود.

انتساب به پیامبر وسیله معراج

اگر کسی به روح پیامبر نزدیک شد باید معراج او قوی تر شود. اگر به روح پیامبر نزدیک شود این تناسب اتفاق می افتد:

به معراج برآید چو از آل رسولید
رخ ماه بیوسید چو بر بام بلندید
اگر انتساب به پیامبر خدا داشته باشد باید به معراج برسد. اگر معراج ندارد انتساب را باید درست کند.

مراد از عمل

اما اینکه سوال حضرت رسول از افضل اعمال بود با توجه به جواب رب العالمین، اعمال جوارحی نیست؛ چراکه توکل و رضا از اعمال قلب است. افضل الاعمال یعنی مهمترین حرکت و تغییر چیست که بقیه بنا باید بر آن نهاده شود و اگر حاصل شد برای معراج راه باز می شود. مراد از عمل کوشش و حرکت است که با قلب هم تحقق می یابد. یاد خدا یک عمل است ولی با اعضا انجام نمی شود و مراد از آن ذکر قلبی است.

^۹ نجم: ۸ و ۹.

توکل

کدام حرکت است که بدون آن نمی شود؟ توکل و رضا بعد از این دو همه اعمال با این شاخصه ها معلوم می شود. نماز و روزه و همه در راستای توکل و رضا هستند.

توکل در مباحث گذشته مفصل بررسی شد. [برای مشاهده کلیک کنید] خلاصه آن مباحث این است که توکل دو مفهوم دارد:

۱. **مفهوم غلط توکل:** رزق مادی و خواسته‌ای را تصور کند و اقداماتی انجام دهد و بعد نتیجه را به خدا واگذارد که او حاصل کند. در وکالت‌های دنیوی هدف را برای وکیل مشخص می کنند. مثلاً زمین یا خانه ای است که معارض پیدا کرده است در این جا انسان نتیجه را خود مشخص کرده است و از وکیل می خواهد که نتیجه را تحقق بدهد.

توکل غلط همین معناست که انسان خواسته‌ای را معین می کند و خداوند را مسئول تشخیص و تعیین نتیجه نمی داند بلکه به نوعی خداوند سبحانه را به عنوان عامل خود اختیار می کند که او عمل را انجام دهد. عملی که نتیجه را تحقق بخشد.

نشانه‌های توکل غلط: در وکالت غلط در حقیقت توکل بر قدرت بینهایت خداست چون کاری که می خواهد از خودش بر نمی آید و قدرت ویژه می خواهد. به همین خاطر است که وقتی انسان این گونه توکل می کند و محقق نمی شود دلگیر می شود و گاهی آنقدر ناراحت می شود و چون نمی تواند به خدا گلایه کند در دل و زبان اعتراض می کند و به زمین و زمان و اسباب بیراه می گوید.

نشانه دیگر آن این است که در جایی که آنقدر مهم نیست یا اسباب و علل را در اختیار خود می بیند توکل نمی کند یا جدیتی در توکل کردن ندارد چرا که آن را سهل الوصول می داند مانند وقتی که پول دارد و قصد خرید خودرویی دارد.

۲. **مفهوم صحیح توکل** که از آیات و روایات بدست می آید آن است که انسان، خدا را در محقق کردن نتایج معین شده وکیل نکند بلکه در تعیین نتیجه وکیل کند و بگوید که آنچه به ذهن ناقص من رسیده است چنان است ولی مهم برای من تحقق این نتیجه نیست بلکه مهم تشخیص تو است.

توکل صحیح، وکیل گرفتن خدا در تعیین و تقدیر نتیجه است. به بیان بهتر در مفهوم غلط انسان خود می بیند و دید خود را صائب و لازم التحقق می پندارد و از خدا می خواهد که آن را عملی کند. صحیح

توکل انسان می گوید که خدایا تو به بجای من ببین، یعنی انسان بگوید به دیده و تشخیص خود اعتماد ندارم. توکل در اقدام و تحقق نتیجه نیست بلکه در تشخیص و تعیین و تقدیر نتیجه است:

دیده ما چون بسی علت در اوست رو فنا کن دیده خود در دید دوست

علت یعنی تار دیدن و جابجا دیدن و دور را نزدیک و برعکس دیدن ویژگی دید انسانی است؛ مثلا مصلحت این است که یکسال دیگر به خواسته‌ای برسد ولی او الان این مصلحت را می بیند. یا مثلا در مقدار و کیفیت اشتباه می کند. دیده ای که این همه غلط دارد باید در دید دوست فانی شود.

دید ما را دید او نعم العوض یاری اندر دید او کل غرض

دید خود را با دید خدا عوض کند، در این حالت خدای متعال همه غرض های انسان را تحقق می دهد.

الخلق عیال الله

به بیان دیگر توکل صحیح این است که خود را عیال خدا بداند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ»^۶ اگر انسان نعوذ بالله خود را عیال خدا بداند معنای توکل روشن می شود. انسان درباره فرزندش چگونه عمل می کند؛ اگر فرزند خواسته ای داشته باشد و پدر پول لازم را داشته باشد و مشکلی از این جهت نباشد باز نگاه می کند این مصلحت دارد یا ندارد. مثلا می گوید این به صلاح نیست و آن صلاح است. یا مثلا می گوید الان نه وقتی درس تموم شد؛ چرا چون او خود را پدر و مهربان و رؤوف و خیر خواه دلبندش می داند و عقل خود را از فرزند بیشتر می داند، توکل همین است یعنی درباره خدا همین را باید گفت که خدا بهتر از من است و العیاذ بالله فهم بهتری دارد و بخل و حسادت هم ندارد. باید بگذاریم به جای ما تشخیص بدهد توکل این است. انسان خود را عاقل تر از کودکان می داند ولی خدا را عاقل تر از خویش نمی داند و لذا دلگیر می شود.

ارکان توکل

این توکل صحیح که چنین حقیقت و جان و روحی دارد که در آن انسان باید دید خدا را عوض دید خود بداند، مولفه ها، ارکان و پیکره و اجزائی دارد.

^۶ کلینی، کافی [ط: اسلامیه]، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۶.

۱- کوشش شایسته

اولین جزء کوشش شایسته است؛ مولوی در نظم چنین گوید:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

فردی می خواست به مسجد رسول خدا بیاید پرسید شتر را ببندم و توکل کنم یا نبندم و توکل کنم. پیامبر خدا فرمودند اول ببند بعد توکل کن! انسان باید اول کوشش را انجام بدهد. توکل وکیل گرفتن در عمل نیست در تشخیص و تقدیر است.

رمز الکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب کاهل نشو

نباید انسان در بکارگیری اسباب طبیعی کاهل شود. البته کوشش باید شایسته باشد و افراط نباشد.

گاهی به خاطر این که باید کوشش داشته باشند کوشش را از حد می گذرانند در حالی که در روایات فرموده اند: «أَجْمَلُ فِي الْمَكْتَسَبِ»^۷ کوشش باید زیبا باشد یعنی حد میانه داشته باشد؛ گاهی کسی نمی رود سرکار و گاهی صبح می رود تا نیمه شب این صحیح نیست. درست آن است که اول وقت می رود و نماز ظهر هم شرکت می کند و غروب هم به خانه برمی گردد. هم کسب و کوشش است و هم جمیل است. کوشش معقول و معتدل و با آرامش خاطر است. هرگاه کوشش، آرامش را به هم زد این توکل نیست.

البته سالکان و عارفانی هستند که حالی بدست می آورند که موجب قطع کوشش موقتی ایشان می شود. این عیبی ندارد حالاتی بر ایشان وارد می شود توحیدی بر ایشان عرضه می شود که همه چیز را صوری و وهم می بینند و لذا کوششی نمی کنند. حال است وقتی از آن حال خارج می شود دوباره طبق طبیعت رفتار می کنند

مثلا در احوالات برخی از عرفا هست که از تهران به کربلا بدون پول و توشه خاصی راه می افتادند. معنایش این نیست که هرکس خیال کند این طور می شود مانند ایشان شد و توکل بدون کوشش داشت. این با اربعین رفتن افراد عادی تفاوت دارد در اربعین خیال از مسیر راحت است و از آن حال عارفانه جداست.

البته این حال سالکانه در حضرات معصومین به غیر از امیرالمومنین وجود ندارد؛ در آنجا که حضرت زیر دیوار نیمه خرابی نشسته بودند وقتی به ایشان گفته شد فرمودند: قدر من، مرا حفظ می کند و در جای دیگر از دیوار کجی به دیوار دیگری منتقل شدند فرمودند: از قدر الهی به قدری دیگر پناه بردم.

^۷ مجلسی، بحار الانوار [ط: دار إحياء التراث العربی]، ج ۷۴، ص ۲۰۶.

امام صادق علیه السلام بعد از نقل این روایت می فرمایند که جدّ ما امیرالمومنین از این عجایب زیاد داشتند. و این سرّی بوده است که حضرت جلوه‌هایی از آن را نشان می دادند. و این توجه به اسباب در حضرات معصومین علیهم السلام از باب اظهار خضوع و بندگی است و اینکه بی توجهی به اسباب نوعی استکبار است.

۲- «انتظار ما یأتي به القدر»

رکن دوم «انتظار ما یأتي به القدر» است. انسان متوکل باید بعد از کوشش منتظر تقدیر باشد نه تحقق نتیجه. در معنای غلط توکل انسان بعد از کوشش دائماً منتظر تحقق است. در حالی که حضرت می فرماید: «انتظار ما یأتي به القدر»^۸ یعنی ببیند قدر چه برای او ارمغان می آورد. چنین فردی آرامش درونی دارد؛ چون وقتی دل کند و گفت نتیجه ای که او تشخیص داده است مهم نیست و هیچ است، آرام خواهد بود و دیگر خدا خواسته او را امروز بدهد یا فردا و اینکه چه بدهد و چه ندهد برای او مهم نخواهد بود.

شاید مراد امام صادق علیه السلام همین باشد آنجا که فرمودند: «في قول الله "وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ"^۹ قَالَ الزَّارِعُونَ.»^{۱۰} کشاورزان توکل کننده هستند. توکل کشاورزان بالاست؛ چراکه کشاورزان بارها تجربه کرده اند که بهترین سم پاشی و آبیاری و امثال اینها را انجام داده اند ولی مزرعه بار نداده است و سر سال آفت زده است. و همینطور تجربه کرده اند که آنچنان کاری نکرده اند و صرف بذر پاشی و کارساده و در آخر ثمر عالی به دست آورده اند. "المتوکلون الزارعون" کشاورز می کارد و به خدا می سپارد؛ باران بیاید یا نیاید؟ آفات و آسیب می آید یا نه؟

۳- وثوق به خداوند

رکن سوم وثوق به خداوند است. در روایت از امیرمومنان علیه السلام است: «حُسْنُ تَوَكُّلِ الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ عَلَى قَدْرِ ثِقَتِهِ بِهِ»^{۱۱} انسان به اندازه وثوق خود به خداوند، توکل صحیح دارد. اگر وثوق نباشد توکل صوری و غلط است.

^۸ تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم [ط: دار الکتاب الإسلامی]، ص ۱۰۵، ح ۱۹۳۸.

^۹ ابراهیم: ۱۲.

^{۱۰} عیاشی، تفسیر عیاشی [ط: المطبعة العلمیة]، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۶.

^{۱۱} تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۴۵، ح ۲۹.

در مفردات راغب وثوق چنین معنا شده است: «وَتَثَقُّ بِهِ أَثَقُّ ثَقَّةً: سَكَنَتْ إِلَيْهِ وَاعْتَمَدَتْ عَلَيْهِ»^{۱۲} وثوق آرامش داشتن و سکون داشتن است. به نوعی همان شدت ایمان است. اگر به برخی اوصاف خدا ایمان بیشتر شود وثوق هم بیشتر می شود.

ارکان وثوق

حال سوال این است که وثوق به چه چیز این آرامش را می آورد؟ وثوق به این که خدا وجود دارد و یا خالق است توکل نمی آورد؛ بلکه وثوق به برخی صفات خدا است که توکل ساز است. وثوق به دو چیز را می توان موثر در توکل دانست:

۱) وثوق به ولایت مطلق تکوینی خداوند (ندیدن اسباب مادی)

آرامش قلبی به اینکه هر چه در عالم رخ می دهد به اذن الهی است و فاعل و اولی و آخری آن خدای متعال است که همان معنای ولایت مطلق تکوینی است.

کسی که این باور را دارد می داند خدای متعال گاهی از طریق اسباب گاهی از طریق دیگر تحقق می دهد و گاهی اصلاً آن را تحقق نمی دهد و چیز دیگری را محقق می کند. بداند که این اسباب ابزار و سرباز اند و او است که مشخص می کند کی و کجا و چه جور می رسد: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»^{۱۳} در این آیه شریفه وجوب توکل فرع بر ولایت الهی است.

اگر انسان باور کرد که هیچ چیز به انسان نمی رسد مگر آن چه خدا نوشته است، می فهمد که خدا مولاست وقتی این ثقه ایجاد شد توکل واجب می شود و رخ می دهد.

توکل یعنی همین که بگوید "لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا" این به سخن ساده است ولی برای حصول آن و نشستن این وثوق در قلب آدمی زحمت لازم است.

ما چون بحمدالله شیعه و مومن هستیم راحت با این مفهوم کنار می آییم. این آیه و مفاهیم در شرایط عادی آسان است ولی اگر انسان الان خبردار شود که فرزندش حادثه ای دیده همه وجود او به هم می ریزد. علتش هم این است که ذهن انسان به خدا اعتماد کرده است و دل نفهمیده است. باید کم کم از راه ذهن به قلب نفوذ کند. که با

^{۱۲} راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن [ط: دار القلم]، ج ۱، ص ۸۵۳.

^{۱۳} توبه: ۵۱.

عبادت و راز و نیاز و استغاثه این مهم ایجاد می شود پس وثوق به اینکه اسباب را نبیند و بداند که اسباب چشم بند سبب واقعی هستند. به تعبیر مولوی:

چشم بند خلق جز اسباب نیست
هر که لرزد بر سبب زاصحاب نیست

انسان برای اینکه از اصحاب امیر المومنین علیه السلام و امام زمان عجل الله فرجه الشریف باشد باید از سببها نلرزد و نهراسد و و آن سبب ها چشم او را نبندند. اساسا خدا در پس اسباب مخفی شده است. "چشم بند خلق جز اسباب نیست."

۲) وثوق به جامع شرائط وکالت در خداوند

رکن بعدی وثوق به این است که بداند شرایط توکل بر خدا در خدای متعال فراهم است. یعنی هر چه را انسان به عنوان شرایط وکیل لازم دارد، خدا دارد. وکیل شرایطی دارد:

- اولاً وکیل باید عالم باشد به نیاز و راه و هدف و مصلحت و خیر انسان و بدون این ها که نمی شود.
- ثانیاً قدرت بر تحقق هم داشته باشد.
- ثالثاً اسباب و علل مزاحم او را مغلوب نکند و او غالب باشد. مثلاً اگر الف مصلحت باشد ب مانع او نشود.
- رابعاً نسبت به انسان مهربان و رئوف و دلسوز باشد و او را دوست داشته باشد. و درد و رنج انسان درد و رنج او باشد و خیرخواه مهربان باشد.
- خامساً خوش سابقه باشد و قبلاً نیاز هایی برآورده کرده باشد و مصالحی به انسان رسانده باشد.

در آیات قرآن همه این ها را آورده است و فرموده پس بر خدا توکل کن. مثلاً فرموده: «**مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا**»^{۱۴} انسان چرا بر خدا توکل نکند چه دردی دارد که توکل بر خدا نکند خدایی که "قد هدانا سبلنا".

نعمت هدایت را پیش از توکل کردن داده است، خدایی که نعمت های معنوی و روحی؛ مثل ایمان، محبت به خودش و قرآن و اهل بیت را به انسان داده است و اینها بزرگترین نعمت های اوست، از پول و لباس و اینها دریغ می کند؟ کسی که بهترین ها را داده است پس از کمترین ها کم نمی گذارد.

^{۱۴} ابراهیم: ۱۲.

یا مثلاً فرموده است: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ»^{۱۵} وکیل نباید مغلوب شود و مانعی برای رساندن مصلحت به موکلش نداشته باشد در یک جمله باید غالب باشد. باید رحیم و دلسوز باشد یعنی انسان را دوست داشته باشد و نه فرمود رحمان بلکه از رحیمیت و نعمت های ویژه دادن سخن گفته است.

و مثلاً می فرماید: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ»^{۱۶} وکیل باید علم داشته باشد و آگاه به حال و شرایط انسان باشد. باید دردها و موانع و خواسته های او را ببیند. منظور از دیدن انسان جسم او نیست بلکه همه احوال از جمله افکار و روحیات و استعداد و اندازه تحمل و صبر و خواسته ها و موانع سر راه انسان که در مرئای خدا باشد.

«وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^{۱۷} یکی از معانی آیه شریفه این است که ای پیامبر وقتی نطفه هم نبودی تقلب و جابجایی تو را در اصلا ب ساجدین و اجداد طاهر و اهل عبادت تو نظاره می کردیم و مورد توجه ما بوده ای چگونه کسی که در آن موقع حواس او بوده است الان توجه نداشته باشد.

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۱۸} در مقام تعلیل است که بدان خدای متعال سمیع است و نیاز های متوکل را آگاه است.

^{۱۵} شعراء: ۲۱۷.

^{۱۶} شعراء: ۲۱۸.

^{۱۷} شعراء: ۲۱۹.

^{۱۸} شعراء: ۲۲۰.